



خدایا یک سمعک برسان!

الان شد بیست دقیقه!
شد بیست دقیقه که من مانده‌ام چطور این مطلب را بنویسم؟!
بیست دقیقه و چند ثانیه است که می‌نویسم و خط می‌زنم... خط می‌زنم تا لازم نباشد قبل از چاپ مطلب، چندین و چند بار اصلاحیه به مطلبم بخورد!
من چطور باید بنویسم که «ای داد از این همه بی‌حیایی!...» «ای داد از این همه بی‌عتی!»
خیلی شعاری شد!
اصلا من می‌خواهم شعار بدهم. می‌خواهم دعا کنم که ای کاش دستم می‌رسید به یقه بعضی طلایه‌داران فرهنگ «بی‌فرهنگ شده» کشورمان!
آقای مدیر محترم صدا و سیما! با شما هستیم... سازمان شما حراست ندارد؟!
یک گشت ناقابل توی اینترنت زده‌اید؟!
هیچ دیده‌اید که خیلی وقت است کار از کار گذشته؟
خیلی وقت است خیلی از بازیگرهایی که روی آنتن سازمان‌تان می‌روند، یک کارهایی می‌کنند؟!
«یک کارهایی» یعنی با چادر و مقنعه می‌آیند توی سازمان و می‌روند روی آنتن و می‌روند روی مخ هفتاد هشتاد میلیون ایرانی... بعدش از آنتن می‌آیند پائین و یک راست می‌روند به آتلیه‌های هنری و چادر چاغچورشان را برمی‌دارند و عکس هنری می‌گیرند و پرتره هفت رنگ‌شان می‌رود روی مخ هفتاد هشتاد میلیون ایرانی!
دیگر من نگوییم این عکس‌های هنری چقدر «نگو!» شده‌اند...
دیگر من نگوییم آن دختر پاک و معصوم فلان فیلم، عکس گرفته در حد بلوز و شلوار!
دیگر من نگوییم...
اصلا هیچ...
من نمی‌گویم!
آقای ضرغامی، سازمان‌تان حراست ندارد؟ رسالت ندارد؟ گوش شنوا چی؟ ندارد؟!
خبر

دلتون بسوزد، ماصدا و سیماداریم!

آقا ما اعتراف می‌کنیم که حدود یک سال پیش، یک ویژه‌نامه کار کردیم، با موضوع ماهواره! همین بشقاب‌هایی که روی پشت‌بام بعضی خانه‌های قریب به خیلی‌ها (!) دیده می‌شوند! همین «در قابلمه»‌هایی که هر چند ماه یکبار توسط سربازهایی که در خدمت نیروی انتظامی هستند، قراضه شده و جمع‌آوری می‌شوند! همین تشنه‌هایی که متأسفانه خیلی‌ها، بعد از قراضه شدن «در قابلمه‌های» سری قبلی‌شان، با بیست سی هزار تومان جایگزین می‌شوند!
ما معترفیم که ویژه‌نامه ماهواره را کار کرده‌ایم. اما یادمان رفت یک اعتراف «پدر و مادر دار» هم توی همان پرونده بگنجانیم. اعتراف کنیم که ما خیلی مردم «خوش به حالی!» هستیم و باید دل همه دنیا بسوزد! دل‌شان بسوزد که صدا و سیمای ما مدام تبلیغات پوشک بچه و بزرگسال نشان می‌دهد. دل‌شان کباب شود که ما «شیدایی» داریم، «تا ثریا» داریم، «پنجره» داریم، «هی پشت

سر هم «میزگرد سیاسی» داریم، «کلید اسرار» داریم، «ستایش» و «کلانتر» و «هفت» داریم! ما توی تلویزیون محبوب‌مان یک عالمه ایده و فیلم‌نامه نخ نما داریم و گاه‌گاهی هم برای جبران مافات، یک «شاید برای شما هم اتفاق بیفتد» و «مختارنامه» داریم که بهانه دست یک عده آدم غرغرو مثل نویسنده این متن نبفتد!
این همه فیلم‌های عشق و عاشقی و بی‌حرمتی بچه‌ها به والدین و... داریم. دیگر چی می‌خواهیم از این بهتر؟!
صدا و سیمای ما دارد مقتدرانه مقابل ماهواره مبارزه می‌کند. ای جانم صدا و سیما!



ان شاءالله حمام‌های بعدی!

موسی حسینی راوندی

در خبرها آمده بود، حمام میرزا یوسف ملکی، متعلق به دوره صفوی که ثبت تاریخی هم شده بود، در بابل تخریب شد. علت تخریب این بنا، احداث پارکینگ برای بازارچه کنار حمام بوده.
در همین راستا، خبرنگار ما با مقام مسئول، گفت‌وگویی ترتیب داده که با هم می‌خوانیم:



خبرنگار ما: چرا این بنا، تخریب شده؟
مقام مسئول: ما خراب کردیم؟ شما خراب کردید!
حتما تو دوره‌های قبلی بوده. برای دوره ما بوده؟
خبرنگار ما: نه برای دوره صفوی بوده.
مقام مسئول: گفتم که برای دوره ما نبوده. ما از وقتی مقام مسئول شدیم، فقط ساختیم.
خبرنگار ما: آقا! جایش پارکینگ برای بازارچه درست کردند!
مقام مسئول: الکی با غوغا سالاری، فضا را مسموم نکن. تو این گرانی آب و برق و گاز، حمام عمومی، نماد مرفهین است. ضمناً این نشان می‌دهد که شهر ما، شهر با نشاطی است؛ چون در آن همه ماشین دارند و جا برای پارک نیست و تازه پول برای خرید هم دارند که می‌آیند بازارچه.
خبرنگار ما: یعنی هیچ برنامه‌ای برای حفظ حمام میرزا یوسف ملکی ندارید؟
مقام مسئول: این که خراب شد رفت. ان شاءالله حمام‌های بعدی.



اینترنت در حد «فکستی»!

رضا باقری شرف

جایتان خالی. همین یکی دو روز پیش، کاریکاتوری جالب از یک هنرمند متعهد دیدم که به محض تصورش، حسابی تا ساعت‌ها سر حال می‌آورد.

طرح از این قرار بود که یک نماینده دور جدید انتخابات، برای این که خودی نشان بدهد، یک کاره راه افتاده و رفته بود کره مریخ و آن‌جا پروژه‌های عمرانی زیر را راه‌اندازی کرده بود: «مسکن مهر مریخ، افتتاح غرور آفرین شبکه شونصدم صدا و سیما و اینترنت هوشمند پر سرعت!»

از همه جالب‌تر این که توی کره مریخ هم یک کشتی فضایی پیدا شد که «اد» آمده بود و لنگر کشتی‌اش صاف خورده بود روی کابل اصلی اینترنت مریخ و اینترنت آن‌جا هم مثل اینترنت کشورمان....!

حیف شد که نمی‌توانیم خود کاریکاتور را این‌جا برایتان بگذاریم؛ چون از کاریکاتوربستش اجازه نداریم. اجازه نداریم چون صاحب اثر حوصله در دسرهای جدید را ندارد! (شما را به خدا این قسمت را سانسور نکنید!)

حالا حکایت اینترنت کشور هم حکایت همان اینترنت مریخ است و شاید هم برعکس!



جشن‌های ملی!

ثبت‌نام نامزدهای انتخابات مجلس انجام شد. خیلی‌ها ثبت‌نام کردند، ائتلاف تشکیل دادند، جبهه درست کردند، لابی کردند، لایسی خوردند (!) و خیلی کارهای دیگر کردند و دارند می‌کنند. بعضی‌ها هم آنقدر با شوق و هیجان ثبت‌نام کردند که به نظر می‌رسید فکر می‌کنند دارند برای نمایندگی ثبت‌نام می‌کنند و فراموش کرده‌اند انتخاباتی در کار است! اما از اینها که بگذریم، خبر اصلی هنوز نرسیده و در راه است، آن هم شروع تبلیغات و بساط چلوکباب و سایر مخلفات است که به زودی باعث می‌شود دلی از عزا در بیاوریم و کمی خوش بگذرانیم! حتی پیشنهاد می‌دهم تبلیغات انتخاباتی را به عنوان جشن‌های ملی ثبت شود که ملت عزیز قشنگ‌تر بتوانند برنامه‌ریزی کنند و از این ریخت و پاش‌ها لذت ببرند!



آمریکا! متشکریم!!

ماجرای آن‌جا شروع شد که... سخت است بگویم دقیقا از کجا شروع شد، چون ماجرا به حدود ۳۰ سال پیش برمی‌گردد. از ابتدای انقلاب فشارها و تحریم‌ها همیشه چماق دست آمریکا و بچه محل‌هایش بوده است اما خلاصه کار به اینجا رسیده بود که می‌خواستند بانک مرکزی را تحریم کنند. همزمان حرف از تحریم نفت ایران هم به گوش می‌رسید که با بالا گرفتن تهدیدات، نیروهای مسلح کشورما تصمیم گرفتند زهر چشمی بگیرند و همچنین بهفهمی نفهمی حالی آقایان کنند که حساب کار دست کی است! این شد که تنگه هرمز و چند صد کیلومتر از آب‌های بین‌المللی اطرافش را قرق کردند. نتیجه این که با برداشتن چوب، گربه دزده فرار را برقرار ترجیح داد و تنها چیزی که تا این لحظه رخ داده، افزایش قیمت نفت به دلیل همین تنش‌ها است که از این بابت از آمریکا و بچه محل‌هایش تشکر می‌کنیم!!

